

برخیز

۲ روزگاری مردی که از ظلم زمانه به ستوه آمده بود، به دنبال یافتن راه نجات قصد عزیمت به کشورهای مختلف نمود. نیت کرد مادامی که پاسخ سوالش را نگرفته و گمشده‌اش را نیافته به دیار خود بازنگردد. پس راهی سفر شد و از شرق عالم شروع به پیمایش کرد. سرزمین های مختلف را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشت. جنگل های سرسبز، رشته کوه های مرتفع و برف گرفته، دشت های وسیع، بیابان های داغ بی آب و علف و دریاهای متلاطم را طی کرد تا بلکه منجی حقیقی خود را بیابد.

وصف او را بسیار شنیده بود و می‌دانست که گره کار دنیا فقط به دست او باز می‌شود. به هر سرزمین که وارد می‌شد نشانی او را می‌گرفت و اسامی مختلفی می‌شنید. بودایی ها میتریا صدایش می‌کردند، هندوها کالکی، یهودیان ماشیح، مسیحیان پسر انسان و مسلمانان مهدی که معتقدند همراه با حضرت عیسی مسیح ظهور خواهد کرد. اما او فهمیده بود که تمامی این نام‌ها تنها به یک نفر اشاره میکند؛ بنابراین به جستجوی شخصی واحد شبانه روز ادامه داد.

۳ پس از سالها جستجو، روزی خسته و ناامید در سایه سار درختی تکیه کرد تا قدری استراحت کند، همزمان دلش پر بود از شکایت. خستگی سفر جسمش را فرسوده کرده بود. تصور سالها طی طریق با تحمل هزاران سختی، و اکنون با دستانی پر از خالی برگشتن، وجدانش را عذاب می‌داد. برای نخستین بار در طول دوران حیاتش حالت اضطرار را تجربه می کرد، و در همان حال نیز به خوابی عمیق فرو رفت. خوابی که از ظهر تا پاسی از شب به طول انجامید.

شب هنگام نسیم خنکی وزید و بوی سبزه‌های تازه هوا را معطر کرد. به ناگاه صوتی دلنشین او را از خواب بیدار نمود: "مرد! از چه روی اینجا آرمیده‌ای؟ اگر سرپناه و منزلگاهی نداری شب را میهمان ما باش!"

مرد نیز از روی ناامیدی و در حالیکه بین خواب و بیداری به سر می‌برد بی اعتنایی کرد و در پاسخ گفت: "از جانم چه میخواهی؟ بگذار به درد خود بمیرم. تو نیز همچون دیگران اگر نشانی از گمشده‌ام نداری تنهایم بگذار."

زانوانش را بغل کرد، با بهت و حیرت به دشت روبرو خیره شد و در دریای فکر خویش غوطه ور گشت. نسیمی آرام وزیدن گرفت و تمام فضا از بوی گل نرگس معطر شد. با دقت گوش داد، ندایی از درون صدایش می‌زد:

برخیز!

برداشتی از نامه امام زمان عجل الله تعالی فرجه
به شیخ مفید

۴ درختان به آرامی تکان می‌خوردند و شاخه و برگ خود را همچون موی دخترکان به دست نسیم سپرده بودند تا مادر طبیعت نوازششان کند.

"مرد! گمان نکن ما از حال شما بی خبریم. هیچ چیز از اخبار شما بر ما پوشیده نیست. از عهد شکنی‌ها و خطاهایی که ازتان سر زده مطلعیم، اما این باعث نشده که فراموشتان کنیم. و بدان که اگر عنایات و توجهات ما نبود مصائب و حوادث زندگی و دشمنان خدا شما را از بین می‌بردند. پس نخست بدان این گناهان شماست که ما را از شما، و شما را از ما دور نموده. اگر اخلاق و رفتار خود را اصلاح نمایید، لازم به سفرهای پر مشقت نیست؛ ما خود به دیدارتان خواهیم آمد.

اراده خداوند بر اینست که تا زمانیکه حاکمیت جهان به دست نااهلان و زورگویان است، در مکانی به دور از قلمرو ایشان سکونت کنیم، اما در عین حال از اوضاع شما آگاهیم و تا زمانیکه به عهدی که با ما بستید وفا نکنید، اوضاع بر همین منوال است.

۵ پس باید به کارهایی بپردازید که شما را به دوستی ما نزدیک کند و از کارهایی که موجب ناراحتی ما می‌گردد بپرهیزید. بدانید که خداوند نور خود را کامل خواهد نمود، حتی اگر زورگویان را خوشایند نباشد. پس از مسیر الهی تبعیت کنید و در جهت تحقق عدالت و رشد و سعادت بشر تلاش کنید. این را هم بدانید که اگر دوستان و پیروان ما در راه عمل به وفایشان که یاری ما باشد با یکدیگر همدل و یکصدا بودند امر ظهور ما لحظه‌ای به تأخیر نمی‌افتاد."

مرد در بهتی عمیق فرو رفته بود. انگار کوهی را بر گُرده‌اش نهاده بودند که نمیتوانست از جایش تکان بخورد. به هر زحمتی بود چشمانش را باز کرد و عجولانه اطراف را وارسی کرد، اما اثری از صاحب آن صدا ندید. شوق دیدار توان نشستنش را سلب کرده و بی قرارش نموده بود. اندکی به گشتن ادامه داد، اما حاصلی در پی نداشت. با افسوس تمام بر درخت تکیه کرد، با این تفاوت که اینبار به مقصودش رسیده بود.



Monji Movement
WWW.MONJIMOVEMENT.COM
تهیه شده در حرکت جهانی منجی